

خدا چون سلام به روی ماهت...

ورزشکار زورکی ۲

استاد تکواندو



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

ورزشکار زورکی استاد گواندو

شامینی فلینت | تصویرگر: سالی هاینریش
مترجم: شیدا میرزایی



سرشناسه: فلینت، شامینی، ۱۹۶۹-م.
Flint, Shamini

عنوان و نام پدیدآور: استاد تکواندو / نویسنده شامینی فلینت؛ تصویرگر سالی هاینریش؛ مترجم شیدا میرزایی.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۰۸ ص: مصور ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
قروست: ورزشکار زورکی: ۲.

شابک: (۹۳۳-۹۳۳-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸)

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Diary of a taekwondo master, 2013.

موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی - قرن ۲۱-م.

موضوع: Young adult fiction, English-- 21st century

شناسه‌ی افزوده: هاینریش، سالی، تصویرگر

Heinrich, Sally

شناسه‌ی افزوده: میرزایی، شیدا، مترجم

رده‌بندی کنگره: PZV1

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲ [ج]

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۷۶۲۱۴۴۸

۷۱۴۴۴۰۱



انتشارات پرتقال

ورزشکار زورکی ۲: استاد تکواندو

نویسنده: شامینی فلینت

تصویرگر: سالی هاینریش

مترجم: شیدا میرزایی

ناظر محتوایی: مرجان حمیدی

ویراستار ادبی: نسرين نوش امینی

ویراستار فنی: فرناز وفايي ديزجي

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: زهرا گنجی - شهرزاد شاه‌حسینی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمي

شابک: ۹۳۳-۹۳۳-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش‌سبز

چاپ: کاج

صحافی: تیرگان

قیمت: ۳۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



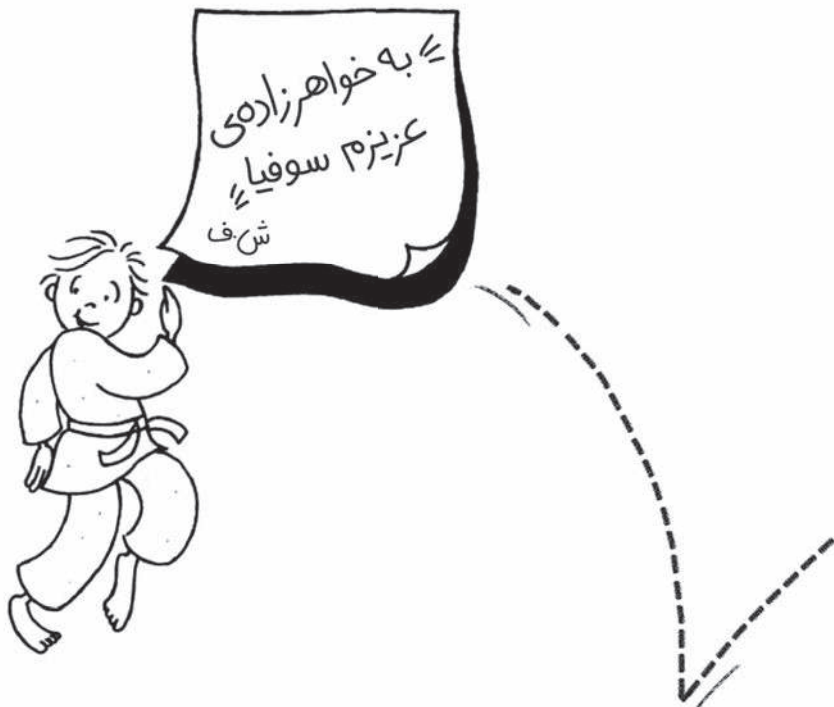
۰۲۱-۶۳۵۶۴



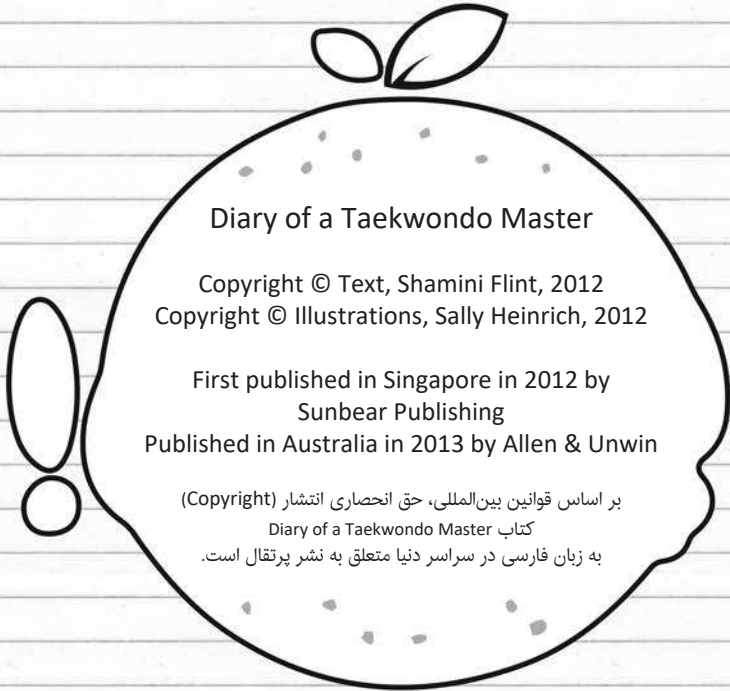
www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com



به خواهر زاده‌ی
عزیزم سوفیا
ش.ف



Diary of a Taekwondo Master

Copyright © Text, Shamini Flint, 2012
Copyright © Illustrations, Sally Heinrich, 2012

First published in Singapore in 2012 by
Sunbear Publishing
Published in Australia in 2013 by Allen & Unwin

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)
کتاب Diary of a Taekwondo Master
به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.

خاطرات من از تکواندو

بابا می‌خواهد من تکواندو کار شوم.

اصلاً نمی‌دانم این تکواندو چی‌چی هست!
اما با شناختی که از بابا دارم، مطمئنم کار
خطرناکی است.



(معرفی می‌کنم: خانم کوئیل، معلم هنرم.)

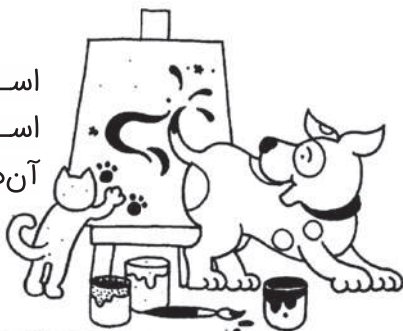
اما مهم نیست. همین که کار آرام و ملایمی انجام می‌دهم، عالی است.

بالاخره یک بار هم که شده، آسیب نمی‌بینم.
مگر اینکه حواسم نباشد و یک نفر بزند با قلممو ناکارم کند.
اما فکر نمی‌کنم همچین اتفاقی بیفتد.
یعنی امیدوارم که نیفتد.



(هر چیزی برای مامانم درست کنم، عاشقش می‌شود، حتی اگر یک تکه آشغال باشد. کاشکی معلم‌هایم هم این‌طوری بودند.)

اسپات که کشته مرده‌ی هنر
 است. فلافی هم همین‌طور.
 آن‌ها می‌توانند کم‌کم کنند!



همه‌ی تلاش‌م رو می‌کنم، بابا! یهو دیدی کارم خیلی
 فوب شد! اصلاً شاید بشه نقاشی‌هام رو بفروشیم و پولدار شویم!

درباره‌ی
 هنر دیکه!

معلوم هست داری درباره‌ی
 چی حرف می‌زنی؟



هنر نه...

... هنر رزهی!

هنر رزهی دیکه میه؟



قراره یه میگذوی فشن و فوش هیلن بشی!



من مارکوس آتکینسون هستم و نه سال دارم. بابای من دیگر برایم اعصاب نگذاشته.

هیچ وقت به حرف هایم گوش نمی دهد... اما همه ی حرف هایم یادش می ماند.

باور نمی کنید؟ الان چندتا مثال برایتان می زنم...



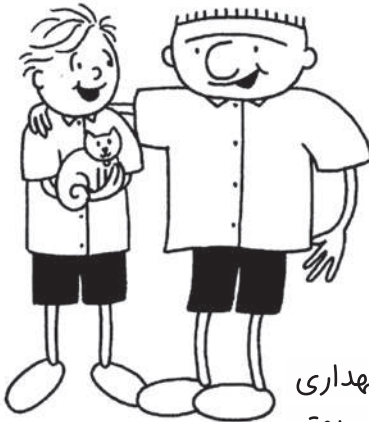
دیدید؟ هیچ وقت به حرف های من گوش نمی دهد.

اما همه‌ی حرف‌هایم یادش می‌ماند. جالب اینجاست که یک بار هم نشده گوش کند ببیند چه می‌گویم! اصلاً چطور چنین چیزی ممکن است؟





دیدید؟ چیزهایی که برایش تعریف کرده‌ام، یادش می‌آید، اما بد موقع...

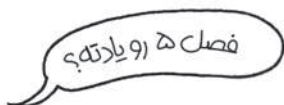


چی‌تی قلدر مدرسه بود.
اما الان با هم دوستیم، چون
وقتی پدرش می‌خواست
گربه‌اش را بفرستد **انجمن
حمایت از حیوانات**، من
نجاتش دادم.

حالا هم از گربه‌اش (فلافی) نگهداری
می‌کنم تا درس و مشق چی‌تی بهتر
شود و پدرش اجازه دهد گربه‌اش
را پس بگیرد.



بابا، من و پیتتی دیگه با هم دوستیم.



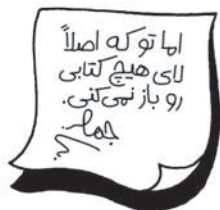
بابا کتابی نوشته به اسم خودت را با بند کفش هایت بالا بکش! همیشه موقع حرف زدن، از جمله‌های کتابش استفاده می‌کند. بهتان گفته بودم که دیگر برایم اعصاب نگذاشته؟

اما به نظر من احتیاطِ بیش از حد هم برای آدم ضرر دارد...

مثلاً وقتی می‌خواهی از خیابان رد شوی، اگر اول سمت چپ را نگاه کنی، بعد سمت راست را و دوباره سمت چپ را و چندصد بار دیگر این کار را تکرار کنی... آخر سر از خیر رد شدن می‌گذری!



یا اگر بترسی دستت را با کاغذ بپری، لای هیچ کتابی را باز نمی‌کنی!



خیلی ممنونم، جمنا.

چما خواهرم است. از هیچ کاری بیشتر از یادداشت گذاشتن در دفتر خاطرات من خوشش نمی‌آید. همه‌ی یادداشت‌هایش هم بی‌سروته‌اند.

چند بار سعی کردم دفتر خاطراتم را قایم کنم.



توی باغچه...

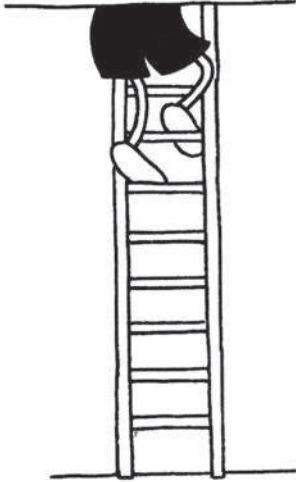
اسپات کمک کرد پیدایش کند.



زیر تخت...



هریت کمک کرد پیدایش کند.



توی اتاق زیرشیروانی...

خودش آن را پیدا کرد.

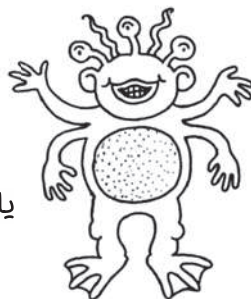


تسلیم، آقا جان!

پس بابا می‌خواهد بروم تکواندو یاد بگیرم تا در برابر کسی که
حالا دیگر دوستم است، از خودم دفاع کنم.
زمان بندید ات حرف نداشت، بابا.
بهتر نبود یادم می‌دادی چطور جلوی...



هیولاها



یا آدم فضایی‌ها

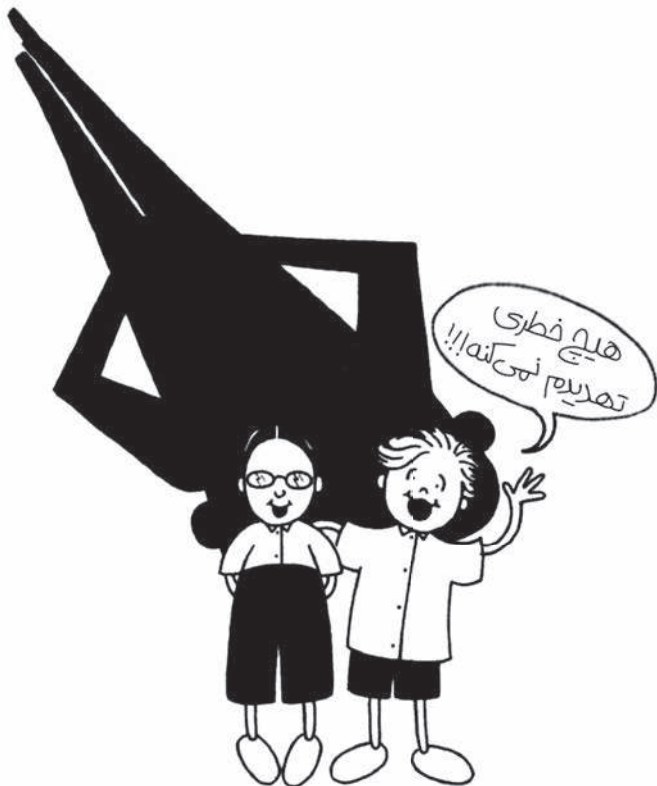


یا ارواح

از خودم دفاع کنم؟



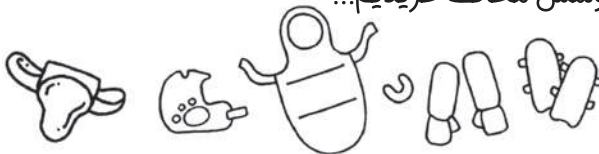
حالا که با چی تی دوست شده‌ام، دیگر نیازی به تکواندو و دفاع شخصی ندارم. دیگر لازم نیست جنگجویی خشن و خوش‌هیکل باشم.



قبل از اولین جلسه‌ی کلاس تکواندو، بابا من را برد خرید و برایم یک دست لباس راحتی خرید.



شاید تکواندو آن قدرها هم بد نباشد.
شاید استراحتش از استقامتش بیشتر باشد.
بعد، پوشش محافظ خریدیم...



ساق‌بند، ساعدبند، محافظ سینه، کلاه تکواندو و یک محافظ
دیگر که خجالت می‌کشم درباره‌اش صحبت کنم...



و کمربند سفیدی که
بی‌عیب و ایراد به نظر
می‌رسید.

دلم می‌خواهد یک بار هم که شده، بروم سراغ کاری که پوشش دفاعی لازم نداشته باشد. یک کار بی‌خطر.

مثل سقوط آزاد.



یا کشتی گرفتن با کوسه‌ها.



یا کش رفتن وسایل چما.

